



• فاطمه خردمند

• تصویرگر: زاهده معینی

شهر ملکه‌ی

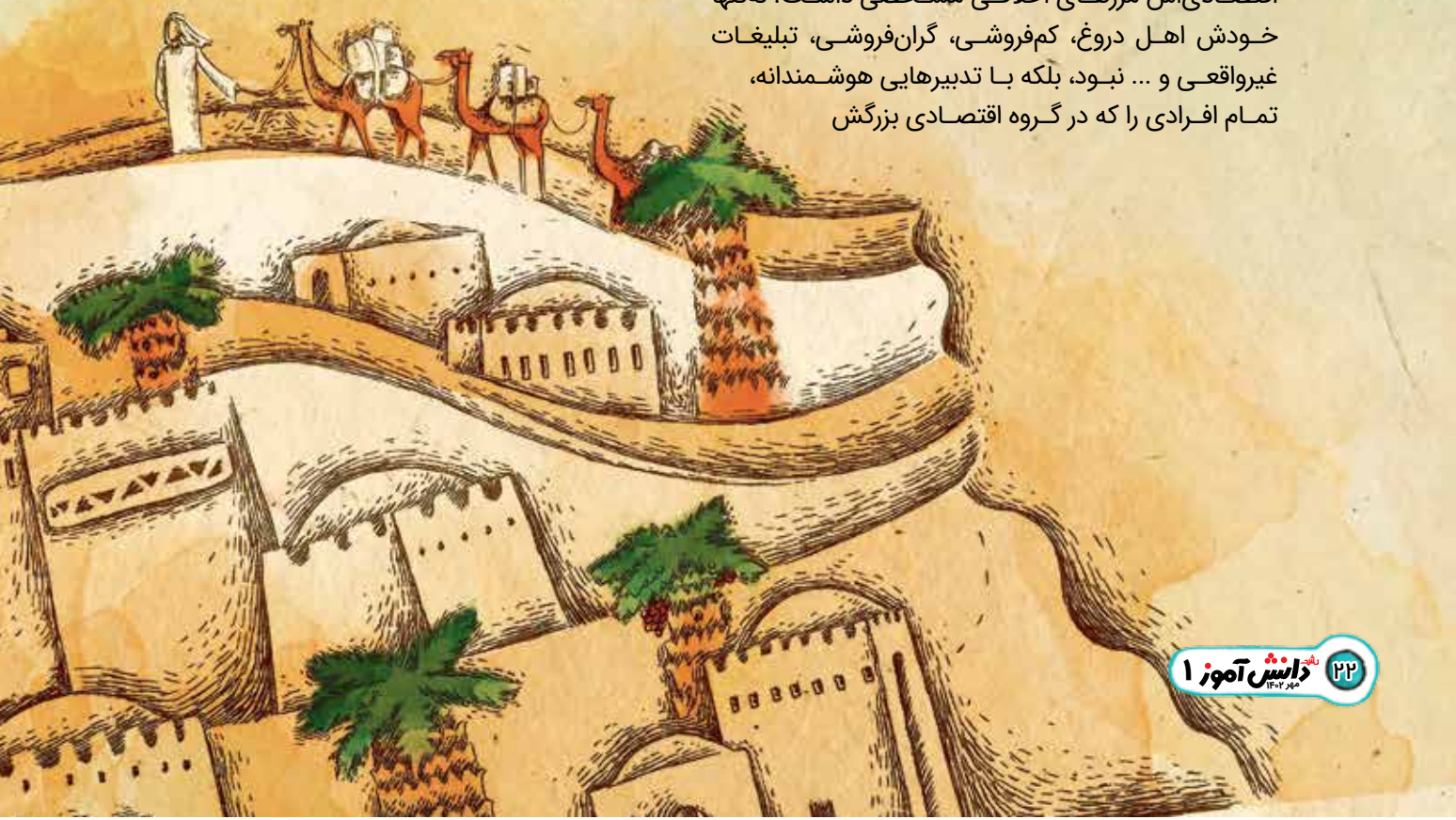
کار می‌کردند، زیر نظر داشت که دست از پا خطا نکنند. بانو علاوه بر توجه کامل به گزارش کارها و حساب و کتابها، هم بازرس‌های متعددی داشت که بر مراحل مختلف کار نظارت می‌کردند و هم مشاورهای مختلفی داشت که اطلاعات و تحلیل‌های به‌روز بازار جهانی را به او می‌دادند.

مأمور شرکت هرچه با خودش کلنجار می‌رفت، دلش نمی‌آمد از چنین موقعیت شیرینی بگذرد. در ذهنش دنبال راه‌گریزی می‌گشت، ولی فایده‌ای نداشت. بانو باهوش‌تر و خبره‌تر از آن بود که پنهان‌کاری را متوجه نشود یا اینکه کسی بتواند به اصطلاح، او را دور بزند. از طرف دیگر، امکان نداشت بانو قیمت دوبرابر را بپذیرد. از این همه اخلاق‌مداری بانو لجش گرفته بود. به ثروت بسیار زیادی که بانو با همین سبک تجارت‌اش به دست آورده بود فکر کرد. او ثروتمندترین زن منطقه بود. حتی در کشورهای همسایه هم شهرت و اعتبارش زبانزد بود. قبل از اینکه بانو مشغول تجارت شود، بسیاری از مردان شهر کار و بار درستی نداشتند و خانواده‌هایشان در فقر و گرسنگی به سر می‌بردند. عده‌ای هم به دزدی و راهزنی و کارهای خلاف روی آورده بودند. بانو با شم اقتصادی قوی و قدرت مدیریت فوق‌العاده‌ای که داشت، یک شبکه‌ی اقتصادی طراحی کرده و بسیاری از مردان شهر را به کار گرفته بود.

اصلاً حال و حوصله نداشت. برخلاف شب گذشته که به خاطر معامله‌ای شیرین سر از پا نمی‌شناخت، آن روز مدام دلهره داشت. برای یک شرکت تجاری بزرگ کار می‌کرد و برای مأموریتی کاری به خارج از کشور سفر کرده بود. شرکت در زمینه‌ی صادرات و واردات کالا فعالیت می‌کرد و در کشورهای زیادی نمایندگی داشت.

دیروز هنگام بازدید از شهر، متوجه شرایط بحرانی آنجا شده بود و به همین خاطر، موقع مذاکره، قیمت کالاهایشان را دو برابر مقدار واقعی اعلام کرده بود. به این ترتیب، سود زیاد و پول قلمبه و راحتی نصیبشان می‌شد! طرف‌های مذاکره حتی اگر متوجه بالا بودن قیمت کالاها هم شده بودند، به خاطر نیازشان چیزی نگفته بودند و با کمال میل آن را پذیرفته بودند. نگرانی‌اش به خاطر چیز دیگری بود.

صاحب شرکت، بانوی توانمندی بود که در فعالیت‌های اقتصادی‌اش مرزهای اخلاقی مشخصی داشت. نه تنها خودش اهل دروغ، کم‌فروشی، گران‌فروشی، تبلیغات غیرواقعی و ... نبود، بلکه با تدبیرهایی هوشمندانه، تمام افرادی را که در گروه اقتصادی بزرگش



مردم که خیلی دوستش داشتند و شیفته‌ی کمالاتش بودند، صفت‌ها و لقب‌های زیبایی به او داده بودند ولی خودش لقب «مادر یتیمان» را بیشتر از همه دوست داشت و به داشتن آن لقب افتخار می‌کرد. اخلاق‌گرایی و مردم‌داری بانو از خداپاوری‌اش نشئت می‌گرفت. مردم زیادی بودند که خدای یگانه را قبول نداشتند ولی بانو جزو معدود خداپاوران شهر بود. او مطالعات دینی بالایی داشت و بیشتر دوستان و هم‌نشینانش را از خداپاوران و دین‌محوران انتخاب می‌کرد.

این داستان ادامه دارد...

کاهش دزدی و کارهای خلاف از یک طرف، و کاهش جلوه‌های فقر و تنگدستی در شهر، از طرف دیگر باعث شده بود امنیت شهر بیشتر شود. رونق اقتصادی و افزایش امنیت هم سبب جذب گردشگران به منطقه بود. بازار اقتصادی خوب و بانشاطی که در قلب منطقه ایجاد شده بود، از کشورهای همسایه نیز گردشگران اقتصادی زیادی را به خود جذب می‌کرد. به همین دلیل، درآمدزایی دوچندانی برای مردم شهر به وجود آمده بود. ناگفته پیداست که مردم شهر چقدر بانو را دوست داشتند و به او احترام می‌گذاشتند. هرچند این، همه‌ی قصه نبود. قصر زیبا و مجلل بانو که با عاج فیل، صدف‌های گران‌بها، پرده‌های حریر، پارچه‌های زربافت و تحفه‌های زیادی از اقصانقاط جهان تزئین شده بود، پناهگاه یتیمان و فقیران شهر بود. هر روز نیازمندان زیادی جلوی این قصر زیبا صف می‌کشیدند و بانو بعد از پایان کارهای روزانه‌اش، تا پاسی از شب، خودش به شخصه به صحبت تکتک آن‌ها گوش می‌داد و کمکشان می‌کرد. هیچ نیازمندی در شهر نبود که نشانی منزل بانو را بلد نباشد.